



(الهامیه طغرا، نسخه خطی شماره ۳۲۱۵ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، گ ۱۸).

طغرا به مطالعه کتب حکمت و کلام، منطق، فلسفه، معانی و بیان علاقه داشته است او در ضمن رساله الهامیه اش چنین آورده است:

در شمسیه جعفری حجت بی تعلقی می طلبم و در مطول سفیدار مسأله اختصار می جویم. گاهی قانون آزادگی سرو را مطالعه می کنم و زمانی شرح تجرید پیدا را مقابله می نمایم. از ترتیب اوراق یاسمن به خیال قواعد تن داده ام و از شکسته رنگی زنبق به فکر شفا افتاده. در کنار جویی کیفیت حاشیه قدیم می بینم و در اشارات موج رموز حکمة العین می یابم (همان، گ ۱۹).

در ضمن رساله تحقیقاتش نیز از کتب و رسائل شمسیه، حاشیه قدیم شرح تجرید، تفسیر بیضاوی، حکمة العین، شرح مواقف، شرح مطالع، مطول، سی فصل سخن به میان آورده است (ر.ک: ادامه، رساله تحقیقات، گ ۴۷).

طغرا آخر الامر در کشمیر دلپذیر به کنج انزوا نشست (گویاموی، نتایج، ص ۴۸۹؛ صدیق حسن خان، شمع انجمن، ص ۴۳۳؛ صفا ۱۳۶۸: ۵/۱۷۷۰) و همانجا در اواخر مائۀ حادی عشر (؟) رخت سفر آخرت بریست و متصل قبر ابوطالب کلیم مدفون گردید (گویاموی، نتایج، ص ۴۸۹). ذبیح الله صفا (۱۳۶۸: ۵/۱۷۷۰) به نقل از چارلز ریو، تاریخ وفات طغرا را چند سال بعد از جلوس اورنگ زیب عالم گیر بر تخت سلطنت (۱۰۶۹ ق) ذکر نموده و نوشته است در مرآت العالم که به سال ۱۰۷۸ تألیف شده از ملا طغرا چون مردگان یاد شده است.

دو رساله طغرای مشهدی

سید رضا صداقت حسینی

پژوهشگر حوزه متون
sedaghat.reza2@gmail.com

طغرای مشهدی از شاعران، نویسندگان و مترسلان زبردست سده یازدهم هجری است. ولادتش در مشهد بود و در همانجا به تحصیل ادب پرداخت. در اواخر دوران حکومت جهانگیر پادشاه (۱۰۱۴-۱۰۳۷ ق) از مشهد به هند مهاجرت نمود (صفا ۱۳۶۸: ۵/۱۷۷۰) و چندی در ظل عاطفت شاهزاده مرادبخش بن شاهجهان به نهایت خوش وقتی ساز و برگ جمعیت به هم رسانید و همراه رکاب شاهزاده به سیاحت مملکت جنوبیه، اوقاتش را به خوشی سپری می نمود (گویاموی، نتایج، ص ۴۸۹؛ صدیق حسن خان، شمع انجمن، ص ۴۳۳).

طغرا مدتی از عمر خود را در پنجاب به رفاهیت احوال می گذرانید. او در رساله الهامیه اش به این موضوع چنین اشاره نموده است: «لله الحمد که نقش مرادم در پوست تخته تجرد نشسته و مهره طالع در گلستان پنجاب از شش در تردوارسته. جبّه ام رنگ پارگی ندیده ... و کلاه بوی کهنگی نشینده»

آثار طغرا را باید به دو دسته تقسیم نمود: آثار منظوم و آثار منثور. آثار منظوم او شامل دیوان اشعار حاوی قریب به ده هزار بیت، و ساقی نامه‌ای در جواب ظهوری ترشیزی، نیز همانند دیوانش در ده هزار بیت است. ساقی نامه طغرا به مدح شاه عباس صفوی خاتمه یافته است (گلچین معانی ۱۳۶۹: ۸۱۳-۸۱۶). آثار منثور طغرا شامل رسایل و منشآت متعددی به زبان فارسی است. از جمله این رسایل دو رساله مرتفعات و تحقیقات است که تا کنون چاپ نشده‌اند. ما متنی مصحح از آنها فراهم آورده‌ایم که در ادامه این نوشتار می‌آید.

مرتفعات

رساله مرتفعات داستانی است که طغرا در آن به توصیف و شرح نزاع و درگیری شمع با بلبل و کشته شدن بلبل توسط شمع و قصاص شمع پرداخته است. طغرا در این رساله، همانند دیگر آثارش، از واژه‌ها و اصطلاحات زبان هندی، علم موسیقی، اجرام و افلاک آسمانی، گل‌ها و گیاهان بهره برده است.

تحقیقات

طغرا رساله تحقیقات را با یک رباعی آغاز کرده، سپس به شکایت و انتقاد از اوضاع روزگار، گردش ایام، شب و روز، سال و فصل و ماه، افلاک و سماوات پرداخته و در ادامه از بی‌عزتی و بی‌اعتباری اهل قلم، از جمله خود، سخن به میان آورده است. او هم‌چنین به مذمت معاصرانش پرداخته و آن‌ها را کورسواد خطاب کرده است. طغرا از سرقت آثار و اشعارش توسط دیگر هم‌عصرانش نیز لب به شکوه گشوده است.

نسخه‌های مورد استفاده

۱. نسخه شماره ۳۲۱۵ کتابخانه مجلس شورای اسلامی که به خط نستعلیق کتابت شده است. این نسخه تاریخ کتابت ندارد، اما در مقایسه با دیگر نسخه‌هایی که در ذیل به معرفی آن پرداخته‌ایم، نسخه صحیح‌تر و معتبرتری است. ما در تصحیح متن حاضر این نسخه را نسخه اساس قرار دادیم. در این نسخه رساله مرتفعات در برگ‌های ۱۱۱-۱۱۵ و رساله تحقیقات در بین برگ‌های ۴۷-۴۹ قرار گرفته است.

۲. نسخه شماره ۳۲۹۶ کتابخانه مجلس شورای اسلامی که به خط شکسته نستعلیق هندی در قرن دوازدهم هجری

کتابت شده است. رساله مرتفعات در برگ‌های ۲۰۴-۲۱۱ و رساله تحقیقات در برگ‌های ۲۳۷-۲۴۱ قرار دارد. ما این نسخه را با نشانه «مج» شناسانده‌ایم.

۳. نسخه شماره ۱۱۴۱۹ کتابخانه مجلس شورای اسلامی که به خط نسخ در قرن یازدهم و دوازدهم هجری کتابت شده است. رساله مرتفعات در برگ‌های ۲۹-۳۲ و رساله تحقیقات در برگ‌های ۷۴-۷۶ قرار گرفته است. ما این نسخه را با نشانه «من» یاد کرده‌ایم.

۴. نسخه شماره ۱۰۱۷۱ کتابخانه مجلس شورای اسلامی که به خط نستعلیق در سال ۱۰۳۹ هجری کتابت شده است. این نسخه اگرچه از لحاظ تاریخ کتابت بر نسخه اساس برتری دارد، اما اعتبار و صحت آن از نسخه اساس کمتر است. رساله مرتفعات در برگ‌های ۲۳۶-۲۴۱ و رساله تحقیقات در برگ‌های ۲۴۴-۲۴۷ قرار گرفته است. ما از این نسخه با نشانه «مل» یاد نموده‌ایم.

رساله مرتفعات

بسم الله الرحمن الرحيم

از مرتفعات طغرا سپهر فصاحت کوبه ظهور یافته و از علو این انشا مهر بلاغت به درجه نور شتافته.^۲

نوبهار آمد که مقراض از پر بلبل کند
لوله پیچ^۳ غنچه را صرف قبای گل کند
عاشق و معشوق را^۴ با هم زبان و^۵ دل یکی^۶ است
گل پریشانی^۷ چو بیند شکوه را^۸ بلبل کند [۱۱۱]

جام می را نغمه در کار است مطرب ناله‌ای
شیشه با این بی‌زبانی تا به کی^۹ غل غل کند؟

چون نسیم از سرگذشت زلف گوید قصه‌ای
شانه هم نقلی^{۱۰} ز سرگردانی کاکل کند

۱. مج: مرتفعات من تصنیف ملاطغرا؛ مل: مرتفعات؛ من: مرتفعات مولانا طغرا
۲. مج: + نظم؛ مل، من: - از مرتفعات طغرا... نور شتافته
۳. مج: لوله پیچ
۴. مج: - را
۵. من: - و
۶. من: یک
۷. مج: - پریشانی
۸. مل: از
۹. مل: یکی
۱۰. مل: نقلی

مشتری مطالب لابدی جاگیرداران اوج و^{۲۲} حضيض را معروض داشت.

خنجرخان سعد ذابح^{۲۳} به منصب پنج هزاری^{۲۴} سرافراز گردید و قلیچ بیگ^{۲۵} سماک رامح^{۲۶} به خطاب نیزه دار خانی امتیاز یافت. پرنده قلی^{۲۷} نسر طایر به یمن خدمت بازداری فارغ البال^{۲۸} شد و زرین قلم شعرای^{۲۹} یمانی به دولت واقعه نویسی روشن ضمیر گشت. بعد از ساعتی شاه بیدار بخت به محل خانه افق، تشریف اجلال برده با نورجهان بیگم^{۳۰} زهره بسترافروز خواب گردید.

مشعل دوشاخه فرقدان بر در کریاس^{۳۱} عرش اساس^{۳۲} برافروخته شد و منصب داران انجم در پای^{۳۳} رواق زبرجد به داشتن پاس وقت قرار گرفتند. ناگاه نظر حبش خان زحل بر انورخان ماه افتاد، دید^{۳۴} که خود را به خواجه سهیل رسانیده، گرم نیازپاشی^{۳۵} پرتو است. گفت: آری^{۳۶} زرد گوش! تو را چه حد که به خواجه سرای سرکار مذاق می زده باشی. از این سخن موی بر تن انورخان ماه^{۳۷} تیغ کشید. گفت: آری^{۳۸} سیاه غلام! تو صاحب این^{۳۹} جرأت شدی که به من درستی توانی کرد. گرز مطالایی^{۴۰} که داشت^{۴۱} بر پهلوی حبش خان زحل زد که از خویش رفت. هوادارانش از دور و نزدیک دست به اسلحه کردند، راجه چتر سال^{۴۲} سحاب خواست که انورخان ماه را [۱۱۲]

عشق اگر دل سوز گردد با سمندر طیتان^۱
موج آتش را به روی آب دریا پل کند
شمع از^۲ این گل کردن تنها به او منسوب نیست
می شود منسوب اگر بر^۳ دور گل سنبل کند
هم چو طغرا عندلیبی^۴ نغمه ساز هند گشت^۵
طوطی از بهر چه یاد بلبل آمل^۶ کند؟

شامی که خسرو^۷ زرین کلاه — یعنی جهانگیر آفتاب — بر تخت روان فیروزی سوار بود و از زینت سپاه شمشع^۸ باختر زمین چشمه سار^۹ طلا می نمود، گنل نقره خنگ روز پیشاپیش^{۱۰} می دوید و^{۱۱} پالکی^{۱۱} آبنوسی شب از قفا نمایان گردید. راجه برشکال^{۱۲} که تا یک سال شاداب صاحب صوبگی دریابار^{۱۳} بود به تردستی کورنش سرسبزی زمرد پذیرفت و بختیان^{۱۴} سحاب را که از سنگینی بار مروارید به فریاد رعد در آمده^{۱۵} بودند با اسبان^{۱۶} حنابسته برق پیش کش گذرانید. یاقوت خان شفق دید که عبور زینت بخش هفت اورنگ به شوکت افروزی محله او ارتکاب نمود، از سرکوچه خود تا در^{۱۷} غسل خانه مغرب زمین را به پای اندازی^{۱۸} لعل^{۱۹} آبدار جویبار سرخ روی بدخشان کرد.^{۲۰} بعد از نزول اجلال از یک طرف اعتمادالدوله^{۲۱} عطار مراتب ضروری دارالملک هندوستان افلاک را به عرض رسانید و از یک جانب آصف خان

۲۲. مل: - و
۲۳. سعد ذابح: نام منزلی از منازل ماه است (ر. ک: دهخدا ۱۳۷۷: ذیل سعد ذابح).
۲۴. مل: + شرافت
۲۵. من: قلیچ بیگ: مل: قلیچ بیگ
۲۶. مل: را: سماک رامح: نام منزلی از منازل ماه است (ر. ک: دهخدا ۱۳۷۷: ذیل سماک رامح).
۲۷. مل: پرنده
۲۸. مل: فارغ البال
۲۹. مل: شعری
۳۰. من: بیگم
۳۱. من: کریاس
۳۲. مل: آستان
۳۳. من: دریای
۳۴. من: ماه دويد
۳۵. نیازپاشی: عرض نیاز به حد تمام (ر. ک: دهخدا ۱۳۷۷: ذیل نیاز پاشی).
۳۶. مل: ای
۳۷. مل: + برخاست و
۳۸. مل: ای
۳۹. مل: این صاحب
۴۰. مل: مطلا
۴۱. مل: + زد
۴۲. من: چرسال

۱. مل: سمندر طیتان
۲. من: ز
۳. من: در
۴. مل: من، مل: عندلیب
۵. مل: شد
۶. بلبل آمل لقب طالب آملی است.
۷. مل: خروه
۸. من: چشمه ساز
۹. مل: پیشانی اش
۱۰. مل: - و
۱۱. پالکی: کجاوه بی سقف (ر. ک: دهخدا ۱۳۷۷: ذیل پالکی)
۱۲. برشکال: لفظ هندی است به معنی باران (ر. ک: دهخدا ۱۳۷۷: ذیل برشکال).
۱۳. مل: دریاباد
۱۴. مل: بختان
۱۵. من: آمده
۱۶. مل: اسبان
۱۷. مل: - در
۱۸. مل: پا اندازی
۱۹. مل: + و یاقوت
۲۰. مل: بخشید
۲۱. مل: عمادالدوله

تیرباران کند، چون کار هندو^۱ واژگون است، هر تیری^۲ که به^۳ بالا انداخت به پایین آمده^۴ در باغستان زمین افتاد.

حافظ بلبل در خس خانه آشیان راگ^۵ هندی می خواند، صدای تیرباران که شنید مقام خود را فراموش کرده به خانه داروغه باغ گریخت. دید که روشن بیگ شمع چیره^۶ زرتاری بر سر نهاده و قبای مرواریدیافی^۷ در بر کرده، با بیچه^۸ گل که از^۹ عشق او بر سیخ^{۱۰} خار^{۱۱} کباب است از یک گریبان سر برآورده است. آتش در نهاد حافظ بلبل افتاد،^{۱۲} گفت: ای زیاده سر کم ذات! تو را چه یارا که معشوق^{۱۳} مرا به چرب زبانی تصرف نمایی؟ روشن بیگ گفت: ای لولی زاده^{۱۴} ولدالزنا! تو کدخدای آنی که به من هرزه بگویی.^{۱۵} حافظ بلبل برآشفت،^{۱۶} خواست که دست به دشنه شه پر کند، روشن بیگ شمع پیش دستی کرده به خنجر شعله^{۱۷} زخمی بر^{۱۸} وی زد که از پای^{۱۹} در آمد.

خبر به هم آوازانش رسید، حافظ قمری و حافظ دراج و باقی مطربان طرب سرای چمن دویدند و حافظ بلبل را برداشته به کوچه باغ آوردند. شور و فریاد بلند شد، کوتوال دوران آگاهی^{۲۰} یافت با متابعان خویش^{۲۱} دوید، دید که در بالا و پایین دربار عجب فتنه ای به ظهور پیوسته، فرمود که انورخان ماه را از هاله و تموج^{۲۲} ضیا به طوق و زنجیر درآوردند و روشن بیگ شمع را

۱. مج: هندی، من: هند

۲. مج: تیر

۳. مج: - به

۴. من: + و

۵. راگ: نغمه، سرود، ترانه (ر. ک: علی خان، زیب اللغات، ذیل راگ).

۶. من: چهره؛ مل: چره؛ چیره؛ دستار هندی (دهخدا ۱۳۷۷: ذیل چیره).

۷. من: - بافی

۸. من: پنجه، مج: مل: بیچه؛ بیچه و بیچه هر دو استعمال می شوند به معنای معشوقه و مصغری بی است (ر. ک: دهخدا ۱۳۷۷: ذیل بیچه یا بیچه).

۹. مج: + آتش

۱۰. مل: سیخی

۱۱. مج: من: - خار

۱۲. مج: افتاده

۱۳. من: - معشوق

۱۴. من: لول زاده

۱۵. من: گویی

۱۶. مج: + و

۱۷. مل: شعشعه

۱۸. مج: + سر

۱۹. مج: پا

۲۰. مج: آگاهی

۲۱. من: متواریان پیش

۲۲. مل: دتموج

از لگن^{۲۳} و^{۲۴} مقراض کنده دو شاخه کنند. منصب داران انجم از^{۲۵} حقه^{۲۶} ثریاروغن راحت بر تن حبش خان زحل مالیدند^{۲۷} که به حال آمد^{۲۸} و دم سازان حافظ بلبل به سوزن منقار و رشته آواز زخمش را دوختند، چون زخم کاری بود به حالت نزع^{۲۹} افتاد، هنوز طفل غنچه یاسین^{۳۰} شروع نکرده بود که جان به حق تسلیم کرد.^{۳۰}

گشت چون بلبل زخمی متوفّا در باغ
شده اندوه بدل شادی گل هادر باغ
باغ ماتم کده گردیده ریاحین گریبان
چون به پرسش نرود لاله صحرا در باغ؟
سنبل آورد به کف از بر مرغان مقراض
که ز ماتم ببرد زلف مطرادر باغ
بس که گردید شقایق ز غمش سرخ و سیاه
کبک از کوه روان شد به تماشا در باغ
سرو برخاست که چون قاعده دانان عزا
نخل بندی کندش از قد و بالا در باغ
کم ز باران بهاری به زمین نم نرسید
اشک غم ریخت ز بس طوطی و مینادر باغ
زاغ گردید سیه پوش چو ماتم زدگان
ننشست از غم و اندوه به یک جادر باغ
چاک زد زود گریبان خود از پنجه موج
دید افتاده چو آن مرغ خوش آواد در باغ
جام خارج شمرد زمزمه غل غل را
بلبلی گریب بود دم کش مینادر باغ
نرگس خوش قلم از ماتم آن شوخ زبان
شد نشانه ز غم و آه چو طغراد در باغ

۲۳. لگن: شمعدان (دهخدا ۱۳۷۷: ذیل لگن).

۲۴. مج: - و

۲۵. مل: وز

۲۶. مل: مالیدن

۲۷. مل: آید

۲۸. مج: زاع

۲۹. مج: یاسمین، مل: + را

۳۰. مج، مل، من: ابیات ذیل را ندارند.

حربای درشنی^{۲۱} که تخت نشین خاور را ذرّہ وار می پرستید، زمین ادب بوسیده، باز نمود که ظاهراً ملا شب پرہ از کور باطنی غیبت حضرت می کند، لہذا درشنیان^{۲۲} اخلاص بہ شلاق آن واجب القتل اتفاق نموده اند، در این باب ہر چہ حکم شود. فرمودند کدام شلاق بہ این می رسد کہ از دست چوب داران خطوط^{۲۳} شعاعی بہ روز سیاه افتادہ و^{۲۴} در پای درشن^{۲۵} التفات مانمی تواند سفید گشت.

طلاخان بیگ بہ عرض رسانید کہ تا کوهسارقلی خان صاحب صوبہ آلکہ^{۲۶} معادن گشتہ^{۲۷} منصب داران تعیناتی آن^{۲۸} سرزمین روز خوش ندیدہ اند و از دست تعدی او نقرہ سلطان و میرزا^{۲۹} یاقوت و لعل بیگ و سیمابقلی و فولاد آقا آهن بیگ و قلعی بہادر و باقی تربیت یافتگان حضرت بہ خاک نشستہ اند. از استماع این سخن آن چنان آتش غضب عطیہ بخش عالم برافروخت کہ با وجود بعد مسافت از حدت حرارت چشمہ چشمہ عرق از بیخ بغل کوهسارقلی خان روان شد و پیچ و تاب بر کمرش [۱۱۴] افتادہ^{۳۰} بہ^{۳۱} زلزله و اہمہ اعضایش از ہم پاشید.

چون وقت فیض بخشی^{۳۲} سکنہ دار السلطنہ گیتی بود،^{۳۳} سوار پالکی لاجوردی شدہ بہ زرفشانی پرتوالتفات شش جهت را مزین ساختند. مسیح الزمان عیسی عرض نمود کہ مزاج حضرت آسمان سریر گرم و خشک^{۳۴} است و هوای پنجاب زیر زمین سرد و تر،^{۳۵} اگر سایہ سعادت پایہ آن نرہت کدہ را از خاک بردارد، ہر آینہ طبع اشرف پذیرای اعتدال خواهد شد. بنابر صواب دید حکیم رایات لوا مع آیات پرتوافکن آن حد و د گشت.^{۳۶}

بیچہ^۱ گل آن قدر روی خود را بہ ناخن خراشید کہ پرخون شد و لالہ خاتون [۱۱۳] چندان مشت بر سینہ^۲ خویش زد کہ سیاہ گشت. از بسیاری شیون آواز^۳ حافظ^۴ ہدہد گرفت و از کثرت فغان، گلوی حافظ^۵ قمری بند شد. دایرہ چی نیلوفر دف خود را^۶ نیلی کرد و نای دُرّاج نی خویش^۷ را دو پارہ ساخت. ملا سرودی^۸ مینا و ملا خضرای طوطی در فکر مرثیہ بودند کہ صدای دمامہ^۹ بال خروس عرش برآمد، سقّای شبنم و جاروب کش نسیم سحرخیز خدمت شدہ بہ آب پاشی و رفت و روب پای درشن^{۱۰} اشتغال نمودند.

مہاوت روزگار، فیل گردون را بہ جهت نظر^{۱۱} گذرانیدن آرایش کرد و چابک سوار زمانہ ابلق ایام را برای معتاد دیدن^{۱۲} مزین ساخت. ہمین کہ جیبہ^{۱۳} نورافشان خسرو آفاق پرتوافکن جروکہ^{۱۴} مشرق شد، کوتوال دوران حقیقت فساد شب را بہ ذرّہ عرض رسانید. امر عالی شرف صدور یافت کہ انورخان ماہ را در سیہ چاہ خسوف اندازند و روشن بیگ شمع را سر^{۱۵} از تن جدا سازند. زندان بان دہر و جلاّد صرصر بہ موجب فرمودہ عمل نمودند و قصاص ہر دو بہ وقوع^{۱۶} پیوست.

مقام شناسان چمن حافظ بلبل را بہ گلاب شستند و از برگ غنچہ^{۱۷} کفن کردہ^{۱۸} در حظیرہ گلبن^{۱۹} بہ خاک سپردند و قاعدہ دانان انجمن روشن بیگ شمع را بہ آتش^{۲۰} غسل دادند و از پر پروانہ کفن پوشانیدہ در گنبد فانوس دفن کردند. ملا

۱. مج: بیچہ، مل، من: غنچہ
۲. مل: سر
۳. مل: سینہ
۴. مج: - حافظ
۵. مج: - حافظ
۶. مل: - را
۷. مل: خود
۸. من: سرودی
۹. دمامہ: نقارہ، طبل، طبلک (دہخدا ۱۳۷۷: ذیل دمامہ).
۱۰. اساس، مج، مل: درس، من: درس؛ درشن بہ معنی زیارت و دیدار است (ر.ک: علی خان، زیب اللغات، ذیل درشن).
۱۱. مج: نذر
۱۲. مل، من: معنا دیدن
۱۳. مل، من: جنبہ
۱۴. جروکہ: لغت ہندی بہ معنای غرفہ می باشد (ر.ک: دہخدا ۱۳۷۷: ذیل جروکہ).
۱۵. مل: سرش
۱۶. مج: وضوح
۱۷. مج: + گل
۱۸. مج: + ساخته و
۱۹. مج: گلشن
۲۰. مج: آبش

۲۱. مج: درستی
۲۲. اساس و دیگر نسخہ ہا: درس
۲۳. مج، من، م: - خطوط
۲۴. مج، من: - و
۲۵. اساس، مل: درس، من: درستی، من: درس
۲۶. مج: + و؛ الکہ: نام یکی از طوایف جنوبی ہند (دہخدا ۱۳۷۷: ذیل الکہ).
۲۷. مج: معاون گشت
۲۸. من: - آن
۲۹. من: مرزا
۳۰. مل: + بود
۳۱. مل: - بہ
۳۲. مل: + بود
۳۳. مل: - بود
۳۴. مج: مل: خنک
۳۵. مج، من: سردتر
۳۶. مل: شد

به رسیدن این خبر خسرو جهان‌فروز بر سمند اوج‌پیمایی سوار شد و ترکش لمعان بر کمر بسته با تیغ‌بندان شعشعه بر آن سمت شتافت. همین‌که پیل سفید^{۲۱} صبح از روشنی دروازه خاور^{۲۲} برآمد، [۱۱۵] ماهچه^{۲۳} لوی جهانگیری^{۲۴} بر برهان‌پور باختر زمین پرتو هیبت افکند. ملک عنبر شب زردرنگی^{۲۵} هراس افتاده به جانب دولت‌آباد تحت‌الافق منهزم گشت و خان‌خانان مریخ سرخ‌روی تقویت شده با سپاه‌انجم تاظفرنگر^{۲۶} مغرب تعاقب نمود، کشاکشی مخالف در میدان اخضر دست به هم داد و هر جانب چشمه^{۲۷} خون شفق روان گردید.^{۲۸}

طغرابه تیغ نطق جهان را گرفته‌ای
کم نیستی توهم ز جهانگیر آفتاب
تیرافکنان رای^{۲۹} تو صدره فکنده‌اند
پشت کمان به ترکش پر تیر آفتاب
در کشوری که تیغ خیالت عَلم شود
روید غلاف شرم ز شمشیر آفتاب
با آنکه می‌شود ز ره پرتوافکنی
نظم تو دست‌مایه تسخیر آفتاب
در حیرتم که بهر چه بی قدر مانده‌ای^{۳۰}
بر^{۳۱} صفحه وجود چو تصویر آفتاب
تمت، تم.^{۳۲}

رساله تحقیقات

بسم الله الرحمن الرحيم

تحقیقات^{۳۳} طغرا چون به آسمان تازگی خیال راه^{۳۴} یافت،^{۳۵}

۲۱. مع: - سفید، من: سپید
۲۲. مل: + زمین
۲۳. مع: ماهیچه
۲۴. مع: جهانگیر
۲۵. مل: + به، مع: + در
۲۶. من، مل: زهنگر
۲۷. مل: چشم‌چشم
۲۸. مع، من: + نظم
۲۹. مع: برای
۳۰. مل، من: مانده است
۳۱. مع: در
۳۲. مع، من: - تمّت، تم؛ مل: تمام شد مرتفعات ملا طغرا، م م م
۳۳. مع: + ملاً
۳۴. من: بار
۳۵. مل: + و

جاسوس زمانه به ملک عنبر^۱ شب خبر رسانید که نورالدین جهانگیر آفتاب به پنجاب^۲ تحت‌الارض انتقال نمود، قابو یافته با سپاه^۳ ظلمت از احمدنگر^۴ کنار سپهر بر ملکپور میان گردون تاخت. خان‌خانان مریخ چون از^۵ این مقدمه آگاه شد با لشکر انجم به میدان جنگ شتافت. از یک‌جانب زبر دست‌خان^۶ کف‌الخضیب و شیر^۷ مست سلطان حمل و شاخ‌زن‌قلی بیگ‌نور و آقازاده‌سر جوزا و کچر و بهادر سرطان و درنده‌قلی^۹ اسد و دانه‌داریگ سنبله و سرگردان‌آقای رأس^{۱۰} و حیران‌بهادر دُنب و ثابت‌قدم بیگ‌قطب با جمعی از گرزبندان اختر صف کشیدند و از یک طرف تیرانداز خان قوس^{۱۱} و بزاوند^{۱۲} سلطان جدی و کش مکش‌قلی میزان و گزنده‌بیگ عقرب و رسن‌بهادر دلو و دریاباز^{۱۳} آقای^{۱۴} حوت و تنگ‌چشم^{۱۵} قلی سها و ضعیف‌بهادر هلال و جمعیت بیگ پروین و پریشان آقای بنات‌النعش با جمعی از تیراندازان شهاب استاده شدند و خان‌خانان مریخ با چندین هزار^{۱۶} احدی و منصب‌داران^{۱۷} انجم در پای عَلم کهکشان قرار گرفته، طرح جنگ و جدال انگیخت. هر چند به انواع و اقسام حرب نموده، نتوانست ظفر یافت، لاجرم به دست داکچوکی^{۱۸} نظرات در یک طرفه‌العین به دربار معلی‌خبر فرستاد که بر این^{۱۹} ظلمت‌نژادان ظفر یافتن مشکل است، اگر عنان عزیمت گیتی پناه از لاهور انحطاط به سرهند ارتفاع معطوف گردد، یمکن که به پشت گرمی حضرت فتوحی روی^{۲۰} نماید.

۱. من: - عنبر
۲. مع: - به پنجاب
۳. مع: + حبشی
۴. من: احمدنگر
۵. من: کنار سپهر جولان نمود ملک کافور ماه از
۶. مع: زیر
۷. مع: حسان
۸. مع: سر
۹. مع: و رونده‌قلی خان
۱۰. من: داس
۱۱. مع: قوسی‌کینه
۱۲. مع: بز، من: بزاوندی
۱۳. مل: دریاباز
۱۴. مع: خان
۱۵. مع: جسم
۱۶. مل: - هزار
۱۷. مع، من: مل: منصب‌دار
۱۸. من: واکچوکی؛ داکچوکی؛ چاپارخانه
۱۹. مع: آن
۲۰. مع: وی

چون^۲ محور^{۲۱} باریک شود، سررشته تواند یافت. ملا مرکز نکته‌یاب از نهایت غلط به میان شرح موافق^{۲۲} ارض در مانده و ملا مشرق دهن دار^{۲۳} از غایت سهو شرح مطلع^{۲۴} افق را آهسته خوانده.

ملا سهای^{۲۵} خرده‌بین در مقابله^[۴۷] اشارات ناهید به قانونی بیمار دماغ‌سوزی نشده^{۲۶} که شفا پذیرد.^{۲۷} ملا عوای فریادک^{۲۸} در بحث مطوّل کهکشان به نحوی عمر صرف نکرد که بی‌اجل نمیرد. ملا رأس^{۲۹} گمراه در سی فصل منازل فتح‌الباب تدقیق ندید^{۳۰} و ملا ذنب کورباطن در اثنا عشریه^{۳۱} بروج قلعه‌شناس^{۳۲} تحقیق نگردید. ^{۳۳} مذهب^{۳۳} صحیفه^{۳۳} گردون اگر نقش کار^{۳۴} می‌داشت، سرلوح زراندود شمس را بی‌طرح^{۳۵} نمی‌نگاشت و^{۳۶} مجدول جریده^{۳۶} انجم اگر به رنگ هنر برمی‌خورد، در جدول‌کشی مدارات لونی^{۳۷} به کار می‌برد. وصال مرقع انسانی آن‌قدر سریش نیافت که افراد متفرقه^{۳۸} خلق را خوب برهم چسباند و مجلد کتاب عنصری چندان مقوّمان دید که جلد^{۳۸} کیمختی فلک را سر طبل دار گرداند.

صحاف قسمت پیش از آنکه^{۳۹} مصحف بغلی آفتاب را به^{۴۰} رشته شعاع جزو بندی کند، سی پاره^{۴۰} دلم را به تار آه شیرازه بسته و کاغذگر نصیب قبل از آنکه ورق آبی سحاب را به شوربای

تدقیقاتش چرا به زمین رنگینی مقال نیارد شتافت؟ رباعی^۱:

از بس غلط است حرف قاموس فلک
گشته چو خط پری‌رخان قابل حک
در هر ورقش اگر ببینی صد فصل
سطری نشود یافته بی نقطه شک

از بسمله^۱ هلال تا خاتمه^۲ سلخ لمعات ماه را وارسیدم،^۲ اوراق شبانه‌روزش را یک^۳ در میان سیاه دیدم. اگر فخرالدین^۴ دوران رقم‌سنج^۵ انصاف می‌بود به خطای سهو القلم^۶ روی صفحه را سیاه نمی‌نمود. شمسیه^۷ سال که بی‌تصوّر^۷ و تصدیق به نظر تفکر در می‌آید، فصولش^۸ از روی^۹ حجّت و معرف^{۱۰} در هر باب نقیض یکدیگر^{۱۱} می‌نماید. چون کاتبی زمانه قضیه^{۱۲} اتفاق را مطلق^{۱۳} نفهمیده، در دفع^{۱۳} نقاضت^{۱۳} فصول به هیچ باب متوجه نگردیده؛ اگر چه از حاشیه^{۱۴} قدیم هاله^{۱۴} شرح تجرید بدر پرتو وضوح انداخته، لیکن ملا جلال گیتی به متن سقیم کلفش کما هو^{۱۴} حقه^{۱۴} نپرداخته. ملا کم‌سواد شام که تفسیر بیضاوی صبح رانیدید،^{۱۵} آیات صاف دلی چگونه خواهد فهمید و ملا تاریک‌فهم شب که حکمة العین مهر را نشنید،^{۱۶} نکات روشن ضمیری چه قسم خواهد سنجد؟

اقلیدس روزگار در تحریر^{۱۷} دوایر افلاک به قواعدی^{۱۸} تار خیال بر هم نبافت^{۱۹} که ملا قطب گوشه‌نشین اگر به مطالعه

۱. اساس، مل: - رباعی، مل: + و تحقیقات ملا طغرا
۲. مج: + و
۳. مج: + قلم
۴. مج: ملا جامی
۵. مج: راقم
۶. مج: سهوا به قلم
۷. مل: تصویر
۸. مج: فصولش
۹. مل: روز
۱۰. اساس، مج: معروف
۱۱. مج: من: یکدیگر
۱۲. من: - مطلق
۱۳. مج: نقایص، من: نقاضت
۱۴. مج: - هو
۱۵. مل: ندیده
۱۶. من: + اقلیدس
۱۷. مج: - در تحریر
۱۸. مل: قواعد
۱۹. مل: بر همه نیافت

۲۰. مج: چو
۲۱. مج: + کهکشان، مل: شور
۲۲. من: + موافقت، مل: شرح موافق
۲۳. مج: دراز
۲۴. مج: مطالعه
۲۵. مج: سها
۲۶. مج: نشد، مل: داغ‌سوزی نشده
۲۷. مج: مل: + و
۲۸. من: فریادبیک
۲۹. مج: ملا راسق
۳۰. مج: ندیده
۳۱. من: قافیه‌شناس

۳۲. مج: نگردیده؛ من: + رباعی، بیگانه شده چشم ثریا به کتاب / محرم نبود دیده جوزا به کتاب // در مدرسه^{۳۲} فلک که افلاطون است / ربطش نتوان داد چو طغرا به کتاب
۳۳. مج: + در صفحه
۳۴. من: نقش در پرگار، مل: + گل
۳۵. من: مطرح
۳۶. مل: - و
۳۷. مج: لولویی
۳۸. مج: - جلد
۳۹. مل: آینه
۴۰. مل: بر



دو صفحه از نسخه ۳۲۱۵ کتابخانه مجلس شورای اسلامی

دست خطش به زمین یکسان شده و چراغ دل انوری قمر چرا به باد کدورت نمیرد که زاده^۳ طبعش به خاک برابر گشته. با آنکه سعدی^۴ مشتری گلستان نظرات را به اوراق شرف ترتیب داده، در پیش طفلان مکتب خانه فلک به رنگ مشقی شب بی قدر افتاده.

عرشی^۵ زحل چگونه حرف خوش زبانی خود را بر کرسی نشاند،^۶ هر^۷ صاحب طبع شهرستان گردون سیاهچه کفرگوش می خواند. در این میدان بی^۸ تمیزی اگر از تندی خیال کاری می گشود، رزمی بهرام در سلک سپاه^۹ تخت نشین خاور نمی بود. چون سحابی نیسان بازار گوهر سخن را گرم ندید،^{۱۰} دل سرد شده، زیاده از یک فصل^{۱۱} دکان بر واردات^{۱۲} طبع خود نچید.

فیضی ابر اگر به آسمان رفته، نه بیت بلند رعدش را خریداری است و نه مصرع^{۱۳} برجسته بر قش را طلب کاری. مشرقی صح اگر صد مطلع بر صفحه بیان [۴۸] کشیده، از بی انصافان بزم افق یک تحسین نشنیده. مغربی شفق هر چند قطعه رنگین به خسرو انجم گذرانید، غیر از چوب کاری خطوط شعاع صله ای به او نرسید. فوقی ثریا نظم خود را بر کاغذ کیود جمع ساخت، لیک^{۱۴} از کورسواد معاصران به دادن^{۱۵} مسوده نپرداخت. اگر اوجی هلال از دزد شعر ایمن می بود، بر فرد لا جوردی زیاده از یک مصرع^{۱۶} رقم می نمود. رونقی سهیل تا از کم طالعی خبر یافته به یمن عقیق پروری سخن نشنافته،^{۱۷} هر چند مظهری خورشید از تیغ زبان نور می یارد، سیاه بختی کسوف دست از او بر نمی دارد.

دیگ بحر آهار دهد، صفحه چهارم را به عقیق اشک مهره کشیده. قابلیت در عالم بالا چه اعتبار دارد که در عالم پایین داشته باشد.

خوشنویسی که قطعه وجود نوحطان را نگارش نموده، اگر در قلمرو هستی رقم شناسی می داشت، آن قطعه را به زودی در جزودان عدم نمی گذاشت. از الف قامت تا یای سرین مفردات، ترکیب خوبان دیدنی است و سرمشق برداشتنی؛ اما دید کجاست و تمیز که راست؟^۲ در این پرده اگر عزت اهل قلم صورت می بست، عطارد رقم سنج زبردست زهره چنگی نمی نشست. تن روشن قلم مهر چه سان به آتش غم در نگیرد که

۱. مج: دیده

۲. من: + غزل: عقل اگر داری مجواز مردم دنیا تمیز / زن که نتوان یافتن از صورت دیبا تمیز // بهر قطع نسل آدم ساختی چندین دوا / ذره ای می بود اگر در طینت آدم تمیز // بزم گیتی را چو ببند کس به چشم امتحان / در نظر ناید نه در پایین نه در بالا تمیز // جام را بر بی تمیزی های ساقی خنده است / از کجا خواهد سرایت کرد در مینا تمیز // بسته گردد چشم هر جا تیره بختی کرد گل / خانه چون تاریک شد کی آید از مینا تمیز // بی تمیزی چون شعار مردم دیوانه است / کس نخواهد خواست نی از من نه از طغرا تمیز.

۳. مج: زاه
۴. م: سعد
۵. من: عرفی، عرشی علاوه بر این که منسوب به عرش است، تخلص یکی از شاعران دوره شاه طهماسب صفوی نیز می باشد.
۶. مج: + که
۷. من: پیر
۸. مل: - بی
۹. من: + انجم
۱۰. مج: ندیده
۱۱. مل: سال
۱۲. من: ارادت
۱۳. مج: مصرعه
۱۴. مج: لیکن
۱۵. من: ابدال
۱۶. مج: مصرعه
۱۷. مج: شتافته

ز بس شنجرف خون دل چکیده بر سرپایش
غلاف این قلمدان رنگ شاخ^{۱۷} ارغوان دارد^{۱۸}
مدادش^{۱۹} آن چنان شد عاقبت از دوده سودا
که طغراهم قلم در کف برای امتحان دارد

تمت، تم^{۲۰}

منابع

دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغتنامه، تهران: دانشگاه تهران و مؤسسه لغتنامه دهخدا.
صدیق حسن خان، تذکره شمع انجمن، تصحیح محمدکاظم کهدویی، یزد: دانشگاه یزد، ۱۳۸۶ ش.
صفا، ذبیح الله، ۱۳۶۸، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوسی.
علی خان، سلطان علی، زیب اللغات، به کوشش علی بیات، قم: مجمع ذخایر اسلامی، ۱۳۹۱ ش.
گلچین معانی، احمد، ۱۳۶۹، کاروان هند، مشهد: آستان قدس رضوی.
گویاموی، محمقدرت الله، تذکره نتایج الافکار، تصحیح یوسف بیگ باباپور، قم: مجمع ذخایر اسلامی، ۱۳۸۷ ش.

موزونان^۱ انجم از دقت سها بس که آشفته اند به جهت مرده
بنات النعش مرثیه نگفته اند. مرا^۲ که شعری^۳ از مناسبت شعر
یمانی است و نثری^۴ از مشابهت نثر^۵ فوقانی^۶، چرا دقت
بی جا بر طبع نخورد و چه سان دخل بی موقع در دل نخلد. در
کتابخانه خیالم صندوق های الفاظ آسمان پایه است و^۷ در
جزودان حافظه ام اوراق معانی کهکشانی پیرایه.^۸

قلمدان وجودم تا قلم از استخوان دارد
دوات دیده از اشکم سیاهی را روان دارد
نخواهد از چه رو به زاد طرح این قلمدان را
که نقاشی به هر جانب ز داغ نوخطان دارد
شود تا استخوان^۹ خامه های یک یک تراشیده
ز فهم تند من گزلك^{۱۰} به جیب خود نهان دارد
نپنداری که مانده این قلمدان از مقط^{۱۱} خالی
مقط از دقت طبعم برای کاتبان دارد
زبان^{۱۲} خود بگز^{۱۳} چون کاغذ شرح دلم شد کج^{۱۴}
که مقرض لبم از بهر اصلاحش دهان دارد
به قصد آنکه بنویسد به اهل درد مکتوبی
قلمدان تنم را منشی غم در میان دارد
ز دست نامه پردازی دوات دیده بی نم شد
سیاهی بس که خشک افتاده حکم سرمه دان دارد^{۱۵}
دوات دیده ام را کاتب غم کرد چون کاوش
بر آمد ليقه مژگان پریشانی از آن^{۱۶} دارد

۱۷. مج: سرخ

۱۸. من: - دارد

۱۹. من: مدارش

۲۰. مج، من: - تمت، تم، مل: تمام شد تحقیقات طغرا م م

۱. مل: موزانان

۲. من: + مرتبه

۳. مج، مل: شعر

۴. من: نثره ای، مج: نثر، مل: نثره

۵. مج: نثره

۶. مل: فوقی

۷. مج: - و

۸. من: + غزل، مج: نظم

۹. اساس، من: استخوانی

۱۰. گزلك: کارد کوچک دسته دراز (ر.ک: دهخدا ۱۳۷۷: ذیل گزلك).

۱۱. مقط: استخوان کوچکی که نویسنده قلم را بر روی آن قط زند (دهخدا ۱۳۷۷: ذیل مقط).

۱۲. مج: زیانم

۱۳. اساس، مل: مگز، مج: غیر منقوط

۱۴. من: از شرح دل کج مج، مج: گنج

۱۵. من: - دارد

۱۶. مل: از او

گزرازمیرا